

جنگ و صلح نیروهای ارتجاعی

جواد طیب

شتاب و عجله ایالات متحده امریکا برای مذاکره جهت رسیدن به صلح و ختم جنگ با طالبان و بالتبع دست پاچه گی سران حکومت وحدت ملی پرسش های بنیادی یی را پیش روی مردم افغانستان گذاشته است. از جمله سوالات اساسی یکی این است که چرا مذاکره با شبکه یی از گروه های مذهبی- تروریستی علی الأقل در هیأت امریکایی- ناتویی آن در این دو دهه منجر به پایان جنگ و ختم منازعه نگردید؟ این جنگ مبهم و طولانی برای چیست؟ ادامه منازعه به کی ها سود می رساند؟ و تلاش های بازیگران بین المللی دخیل در منازعات کشور برای صلح چقدر بنیادی و صلح حاصله از این روند چقدر میتواند پایدار باشد؟ و سوال های دیگری از این دست.

این پرسش ها شالوده و کنه مسأله را نشانه می گیرد، اما با تأسف هم در سطح نهادها و انستیتوت ها و هم در سطح پژوهشگرانی که انفرادی در راستای صلح کار می کنند خیلی کمتر به آنها پرداخته شده است. نخستین چیزیکه این پرسش ها ذهنیت ها را به آن معطوف می سازد این است که برای دست یافتن به صلح باید جنگ را شناخت و بدون شناخت منازعه سعی برای مذاکره و به تعقیب آن مصالحه آب در هاون کوبیدن است. رسیدن به صلح پایدار یعنی نبود جنگ، فقدان خشونت در تمام ابعاد آن، زندهگی مسالمت آمیز احاد شهروندان زیر چتر بلندی از آزادی، رفاه، امنیت، برابری، توسعه و شگوفایی؛ بیشتر از هر چیز نیازمند فهم و شناخت ماهیت جنگ و منازعه است. اما شناخت منازعه و تعریف جنگ در حال جریان، حلقه مفقودی در دور های مختلف گفت و گو هاست، این گم شده از ابتدا و آغاز مصالحه امریکایی - ناتویی (کنفرانس بن) تعمدی بوده نه نا آگاهانه و از روی تصادف. چون جنگ همیش به عنوان بخشی از استراتیژی مرودات کالایی برای کشور های امپریالیستی در دسترس است.

هر چند که کنفرانس بن بیشتر یک جمع آمد بین المللی برای دولت سازی در افغانستان خوانده می شود اما در عین حال از لحاظ کارکردی یک مدل مصالحه امریکایی- ناتویی در قرن بیست و یک میان بخش هایی از گروه های درگیر منازعه در کشور برای ختم جنگ و پایان درگیری های نظامی است. ولی همانگونه که دیده شد در این کنفرانس نه تنها جنگ و جنایت محکوم و متوقف نشد بلکه در قد و قامت دیگری ادامه داده شد، و بدتر از آن این که امریکا و ناتو برای تولید و باز تولید منازعه و بروز هر روزه نزع بین آدم ها زمینه هایی را برای ادامه این وضعیت تدارک دیدند؛ دولت بر ساخته از این مجمع رسماً نسبت به انسان ها برخورد مذهبی، قومی، زبانی و سمتی کرد و این مشخصات انسان های قرون وسطا را با درج در قوانین عادی تحت عنوان "وحدت ملی" رسمیت بخشید. انسان ها مطابق این نورم نه بر مبنای توانمندی ها، آزادی ها و قابلیت های مسلکی- فردی و در کل انسان بودن شان بل بر اساس مشخصات و تعلقات اتنیکی و تباری شان به محاسبه گرفته میشوند. این موضوع در بالاترین موقف سیاسی که رئیس جمهور، معاونان، وزرا، اعضای ریاست های عمومی و کمیسیون ها باشد تا پایین ترین پُست و شغل دولتی امروزه با تأسف مرعی الاجرا است. شاید بخشی از نهادها و تحلیل گران کنفرانس بن را یک توافق سیاسی بدانند تا مدلی از مصالحه، اما فراموش نکنیم که اکثریت مدل های صلح در جهان معاصر هم نوعی توافق سیاسی بودند مثل مدل صلح امریکا و کوریایی شمالی که یک طرف به "عدم تجاوز" و طرف دیگر به "خلع سلاح هسته یی" تعهد می گذارد. یا هم صلح مائوئیست های نیپال که به "صلح برای دموکراسی" معروف است، به همین گونه "صلح در بدل قلمرو" در ۱۹۷۹ بین اسرائیل و مصر یا هم صلح اسپانیا و باسک که به "صلح رسمیت شناختن حقوق" مسما شده است همه اینها با یک توافق سیاسی به میان آمده است. در دنیای امروز از آنجایی که عقب اکثریت جنگ ها دست سیاست های کاپیتالیستی است و سیاست به مفهومی نمی تواند جدا از بیان فشرده اقتصاد باشد؛ پس طبعاً با ایجاب منافع اقتصادی

دیپلماسی ها و توافقات سیاسی یکی از میکانیزم های رسیدن به پایان جنگ و مخاصمه است.

در "بن اول" و بعد از آن در قوس ۱۳۸۰ در شاه ولی کوت میان کرزی و طالبان به تعقیب آن در ۱۳۸۶ به شکل پنهانی میان سرویس اطلاعاتی آلمان و طالبان به همین گونه در سال ۱۳۸۷ میان نمایندهگان دولت و طالبان در عربستان، متعاقباً هم در زمان حامد کرزی و هم در بیشتر از چهار سال حاکمیت "حکومت وحدت ملی" در ترکیه، چین، پاکستان، مسکو، قطر و جاه های دیگر در دیدارها و مذاکرات هیچ گاهی فوکس بالای منازعه نبوده و نیست، تا فهمیده شود که جنگ برای چیست و برای ختم آن چه راهکار های لازمی است. در این اواخر امریکا رویکردهای ادغام طالبان در پروسه سیاسی یا هم "پیکر بندی مجدد نظام سیاسی" برای پایان جنگیدن طالبان را روی میز دارد برای آن است که دیگر طالبان برای امریکا نیروی قابل اعتماد و مشروعیت بخش حضور این کشور در منطقه نیست. پروژه طالب دارد با این فاز موجود آهسته آهسته تمام می شود، حال بازی گران دیگر منطقه یی این پروژه را اگر نه مالک دست کم زیر نفوذ خود دارند؛ و این قوت قدرت های منطقه است که طالبان خواست های اولیه شان را مبنی بر عفو عمومی برای رهبران شان یا نهایتاً به رسمیت شناختن شان به عنوان یک جبهه سیاسی و تشریک در قدرت کنار گذاشته به خواست های خروج یک باره گی نیروهای امریکا و ناتو و ایجاد یک "حکومت اسلامی بر مبنای شریعت اسلام" یعنی امارت اسلامی تبدیل می کنند. این تغییر در پیشنهادات طالبان برای مصالحه جنبه های قدرت یابی این گروه را از سوی قدرت های منطقه نشان می دهد که "نیروهای نظامی بین المللی" در راس آن امریکا به خوبی این وضعیت را درک کرده است و یکی از دلایل عجله امریکایی ها برای صلح بدون قید و شرط با طالبان در این ماه های اخیر از همین مجرا سیر آب می شود. این که ملا برادر به میانجی گری امریکا از زندان پاکستانی ها رها ومعاون هبت الله آخندزاده و مسؤول عمومی بخش سیاسی و گفتگو های طالبان برای

صلح در مقرر سیاسی طالبان در قطر مقرر می شود نشان می دهد که ناتو و امریکا چقدر نگران از دست دادن این پروژه در این مقطع زمانی است.

به هر حال اصل مسأله حداقل به صورت فشرده این که جنگ افغانستان در این اواخر سناریویی بود از سوی امریکا و شرکا از طریق کمک ها و حمایت های مالی و تسلیحاتی شان ذریعۀ پاکستان، عربستان سعودی و کشورهای خلیج ابتدا برای مجاهدین و بعد برای طالبان جهت راه یافتن و مشروعیت حضور قدرت مند نظامی سیاسی خودشان در افغانستان و از این رهگذر در منطقه.

روسیه، ایران، چین و ترکیه هم کاراکترهای خونین روی دیگر سکه اند که نمی شود دست اینها را در جنایات و ادامه منازعات کمتر از امریکا و غرب دانست. اگر کوهستانی بودن جغرافیای کشور و زنده گی توده های پراکنده پشت کوه ها و دره های چُقر، محاط بودن به خشکه و عدم دسترسی به تجارت، حایل بودن موقعیت جغرافیایی بین کشور های امپریالیستی به خصوص روسیه تزاری و انگلیس، گراف بلند بی سواد و کم سواد نزد اتباع و دشمنی با علوم مثبت در گذشته های دور ما را از قافله تمدن و ترقی جدا ساخته بود، در این چهار دهه اخیر نیروهای داخلی درگیر جنگ افغانستان به شمول احزاب و سازمان هایی که به گونه یی در قدرت دخیل بودند بدون استثنا همانند حامیان بیرون مرزی شان با خواست ها و عملکرد به شدت ضد انسانی، مذهبی و ایدئولوژیک وبا مقدس خواندن جنگ چنان دست به جنایت، انسان کشی و تخریب تمدن زدند که دهه های دیگر هم کاروان صلح و زنده گی مسالمیت آمیز جامعه بشری را در این جغرافیا لنگ و زمین گیر ساخت.

جنگ فاجعه بار چهل ساله کشور به یقین منازعه ارتجاعی تقابل منافع کشورهای منطقه و فرا منطقه است؛ که به وسیله جناح های درگیر داخلی متأسفانه همه روزه از زنان، کودکان، و در مجموع از پایین ترین طبقات اجتماعی قربانی می گیرد. به اعتراف رسمی اشرف غنی در کنفرانس ژنو (۲۰۱۹/۰۱/۲۳) تنها در این مدت کوتاه حکومت وحدت ملی

چهل و پنج هزار جوان که هر کدام در بدل نُه تا سیزده هزار افغانی که معادل صد و پنجاه تا دوصد دالر امریکایی در ماه می شود حیات خود را در این جنگ ارتجاعی از دست داده اند، حال آن که آمار رسمی تلفات ارتش از سوی مدیای اجتماعی و رسانه های کشور در این چهار سال بیشتر از صد هزار تن است؛ البته فراموش نکنیم که این تنها آمار سربازان اردوی ملی است اگر تلفات پولیس، امنیت ملی، زنان، کودکان و در کل افراد ملکی را هم ضمیمه آن بسازیم، آمار تلفات از مرز میلیون می گذرد، ضمن اینکه این منازعات خونین آمار مهاجرت، اعتیاد به مواد مخدر، فقر، بیکاری، قتل های جنایی، جرایم ناموسی و در کل بی آینده گی اجتماعی را در این اواخر به درجاتی بلند برده است، و این وضعیت هجده ساله کشور هزینه یی است که ما برای مدل مصالحه امریکایی- ناتویی از کنفرانس بن تا به حال پرداخته ایم.

به این اساس با آنکه تعدد کشورها و تقابل منافع از هر سمت و سو ابهام در مذاکرات سیاسی و فرایند مصالحه را هم همانند جنگ ظاهراً از تحلیل به دور ساخته است، اما سوای همه پیچیده گی هایی که در این بحبوحه خود نمایی می کند، هدف نهایی بازی گران بین المللی و دارو دسته داخلی بر سر قدرت برای مردم افغانستان خیلی روشن شده است. همان گونه که جنگ به اساس تقابل منافع چند کشور و جنایت کاران داخلی شان جنگ مردم افغانستان نبود، براین مذاکرات و مصالحه در هیأت همین کاراکترها با همین خواست ها و معاملات پنهانی نه تنها که به صلح پایدار منتهی نخواهد شد بلکه گردن نهادن مقطعی خواهد بود برای منافع یکدیگر تا بروز نزاع زود هنگام دیگر، و هیچ بعید نیست که در یک چنین تباری ارزش های انسانی و حقوق اساسی احاد شهروندان به معامله گرفته شود. چون رهبریت این گفت و گوها هم در پاکستان و دوحه و هم در روسیه و چین و جاه های دیگر نه تنها که در دست مردم و نماینده های واقعی مردم مثل زنان، روشنگران و طبقه فرودست جامعه نیست بل هم هیأت دولتی و هم نماینده های دولت های درگیر در منازعه کشور برای مذاکرت، منافع و خواست های خود شان

را دارند که با صلح پایدار و رفاه همگانی در جامعه آزاد و برابر زیاد خوانایی ندارد؛ به این اساس فرایند این مذاکرات اگر به مصالحه یی هم بیانجامد به جز صلح ارتجاعی و معامله حقوق و ارزش های زنان، کودکان و طبقات محروم نخواهد بود.

صلح پایدار که خواست همیشه گی احاد شهروندان جامعه است نه با معامله حقوق و ارزش های اساسی انسان ها به جانی ترین نیروهای قرون وسطا (طالبان و گروه های تروریستی) بلکه با محاکمه و مجازات کل نیروهای داخلی دخیل در منازعات چهل ساله و محو استثمار یک ملت توسط ملت دیگر و به تعقیب آن استثمار فرد از فرد به دست خواهد آمد.

تا رسیدن به این صلح فراگیر و پایدار بر تمام انسان های آزاده و مترقی است که صف ارتجاع را با خواست های برابری آدم ها به دور از تعلقات جنسیتی، مذهبی، سمتی، زبانی و موقف های اجتماعی بیش از پیش به چالش بکشد. تا سرمایه های امپریالیستی در تباری با ارتجاع داخلی شان نتوانند به بهانه مصالحه و ختم جنگ، گستره محدودیت ها را هرچه بشتر ساخته قامت آزادی و برابری را یک بار دیگر در جامعه همانند دوره سیاه طالبان و پیش از آن به سختی بشکنند. به پیش برای ایستادن در صف آزادی، برابری و صلح پایدار!